

## جلال آل احمد

داوود نامی

کارشناس ارشد پژوهشگری علوم اجتماعی و سیاسی

### ۱- مقدمه

جلال آل احمد، از نویسندگان برجسته و اندیشمندان ایران زمین است که کارهای ادبی زیادی از او برجای مانده است. او از جمله متفکرانی است که دوستدار فرهنگ ملی و مذهبی ایرانیان است و در سوق دادن ایرانیان به استقلال سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، تلاش‌های زیادی کرده و این به وضوح در آثار او دیده می‌شود. روالی که او برای کارهایش برگزیده بود، این بود که برای رساندن پیام و نهادن بار مسؤلیت از دوش به اجبار زیرلواها و لافاه‌های مختلف می‌نوشت گاهی به صورت نقد، گاهی به صورت سفرنامه و گاهی هم زبان به شکوه و اعتراض می‌گشود.

جلال، تنها یک نویسنده نبود، بلکه چهره‌ی سیاسی نیز بود و در این راستا چه گام‌هایی که برداشت و چه اثرها که گذاشت. او روزی توده‌ی بود و روزی ضد توده‌ی، بخش مهمی از شخصیت او در همین عبور از گردنه‌ها و فراز و نشیب‌ها و متوقف‌نماندن او در هیچ کدام از آنها شکل گرفت. او از اسلام به عنوان سنت‌های عمیق و اصیل جامعه‌اش دفاع می‌کرد ولی به اسلام به چشم یک ایدئولوژی که باید در راه تحقق آن مبارزه کرد، نمی‌نگریست. جلال انسان بزرگی بود که حتماً مخالفانش را در وطن دوستی و عشق او به ملت ایران تردید نثارند. نوشتن برای او عبادت بود.

زبان و قلم او صریح بود و صراحتی که در کمتر کسی می‌توان سراغ گرفت.

### ۲- نگاهی به دوران جلال آل احمد

دوران جلال، مقارن با زمانی بود که رضاخان به قصد انهدام روحانیت و اسلام بر آنان فشار وارد می‌کرد. رضاخان در سال ۱۳۱۰ هـ ش اداره‌ی ثبت احوال را تأسیس کرد و دادگستری را از نو بنیان نهاد. در این زمان، رضاخان نه تنها چادر از سر زنان، عمامه و عبا را از

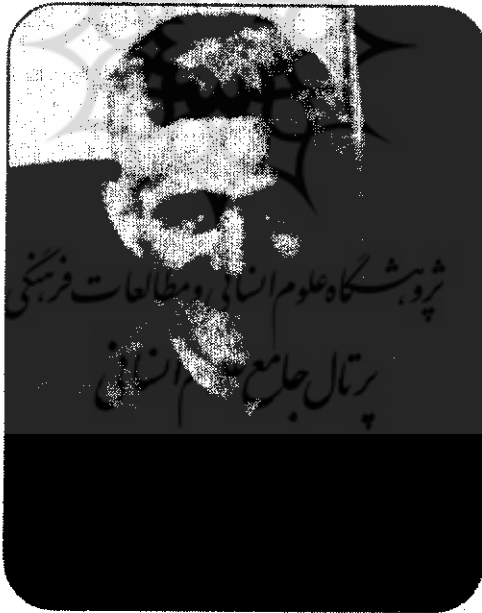
سر و دوش روحانیون برمی‌داشت، بلکه قصد کرده بود گنبد طلا را هم از روی مزار امام هشتم (ع) بردارد. و چنان‌که شمس آل احمد در خاطرات خود آورده است: رضاخان چنان بر روحانیون سخت گرفت که چند سال خانواده‌ی او پدر و مادر و خواهران او نتوانستند از خانه خارج شوند. در این زمان روحانیون از تصدی امر قضا برکنار شدند. از آن پس قضات در دانشگاه باید حقوق خوانده باشند. طرد روحانیون با قانونی که در سال ۱۳۱۵ هـ ش به تصویب رسید مقرر می‌داشت که سطح معلومات قضات باید دست کم سه سال تحصیلات دانشگاهی در ایران یا کشورهای خارجی باشد. و این دست اندازی تازه‌ی بی‌به امتیاز سنتی روحانیون بود. تا آن زمان بسیاری از روحانیون از نوشتن اسناد امرامعاش می‌کردند، ۹۰ درصد روحانیون، مشاغل قضایی و وضعیت اجتماعی خود را از دست دادند، برخی مجبور شدند لباس روحانیت را ترک کنند و برخی مانند پدر جلال آل احمد که سازش با دولت غیرمذهبی را نپذیرفته دچار فقر و تنگدستی شدند. محضرش را بسته بودند، مسجد و محرابش تعطیل شده بود و در گوشه‌ی بی‌انزوا برگزید.

### ۳- دوره‌های زندگی جلال

الف- تولد: جلال در ۱۱ آذر ۱۳۰۲ هـ ش در پاچنار تهران متولد شد. زمان و ساعت تولدش را در پشت قرآن ثبت کرده است: «تولد نورچشمی آقای سیدحسین ملقب به جلال الدین حفظ الله تعالی در لیله پنج شنبه، بیست و یکم شعبان المعظم ۱۳۴۲ هـ ق، تقریباً یک ساعت از شب گذشته مطابق با برج حمل، خداوند قدمش مبارک نماید.»

سه سال پس از تولد، جلال یعنی در سال ۱۳۰۵ هـ ش رضاخان تاج گذاری نمود. و هنوز چهره‌ی اصلی خود را نشان نداده بود. گنبد حضرت رضا (ع) هنوز به توپ بسته نشده بود، و هنوز چادر نیز از سر زنان برداشته نشده بود.

ب- خانواده: پدر بزرگ جلال، آقای سیدمحمدتقی طالقانی بوده



که در چهار سالگی از روستای محل اقامت کوچ می‌کند و پس از ختم تحصیلات، دیگر به روستا باز نمی‌گردد و در تهران رحل اقامت می‌گزیند. پدر جلال سیداحمد حسینی اورازانی که تحصیلاتش را در حوزه ی مروی تهران نزد مدرسان آن جا می‌گذراند. در زمان تولد جلال، تهران دارای چهار مجله بوده است: مجله ی عودلاجان، مجله ی چاله میدان، مجله ی سنگلج و مجله ی بازار.

ج (تحصیلات: وقتی که دوران دبستان جلال تمام شده پدرش برایش همان استادی را برگزید که زمانی خودش شاگرد او بود یعنی: «مرحوم سیدهادی طالقانی». در سال ۱۳۲۲ هـ ش، جلال سفری به نجف داشت. برای گذراندن دوره ی طلیعی اما سه ماه پیش تر دوام نیاورد و به ایران بازگشت. او در سال ۱۳۲۵ هـ ش لیسانس ادبیات را از دانش سرای عالی اخذ کرد. و دوره ی دکتری را در همان جا آغاز کرد و رساله ی دکتری اش را درباره ی هزار و یک شب انتخاب نمود ولی هرگز آن را با ذوق و شوق دنبال نکرد. جلال هیچ گاه در پی کسب مدرج دانشگاهی برنیامد. او بر این اعتقاد بود که کار خودش از درجات دانشگاهی برتر و عالی تر است. او با نویسنده ی نامبار و دانشمند، یعنی خانم سیمین دانشور ازدواج کرد که در طالعشان فرزندی نبود. بالاخره جلال در روز چهارشنبه ۱۳۴۸/۶/۱۸ هـ ش در سن ۴۶ سالگی بر اثر سکتة ی قلبی در اسالم درگذشت.

## ع- شروع فعالیت‌های سیاسی

«جلال اهل حکومت و قدرت نبود، او مدعی رهبری بود که با احساس مسوولیت همراه بوده است. او هم چون آب پشت سد که رخنه در دیوارش افتاده باشد می‌خروشد بی قرار بود، بی قرار حق چرا که سر در هیچ ایندولوژی نسپرده بود یا اگر سپرده بود، رهیده بود. او می‌خواست آزادی را که انقلاب مشروطیت به ارمغان آورده بود،

تجربه کند البته در لباس حزب توده؛ اما دریافت که آن حزب نفی مطلق آزادی ست، از این رو بدل شد به اعتراض و دشنام.»

جلال آل احمد در سال ۱۳۲۳ یعنی در سن ۲۰ سالگی به حزب توده ی ایران پیوست و در این حزب جزو کادر جوانان شد و مسوولیت‌های حزبی به او محول گردید و یک سال بعد انتشار مجله ی مردم «ارگان تئوریک» به او سپرده شد. حزب توده ی ایران به خاطر نبود یک جنبش اجتماعی منسجم و نداشتن نماینده در مجلس هیچ گاه موجودیت واقعی پیدا نکرد. جلال بر اهمیت حزب در آن دوران تأکید می‌ورزید.

کیانوری در مورد حزب توده چنین می‌گوید: «حزب توده ی ایران که چنین جمعیت ها و احزابی را دنبال می‌کند و خود به دنبال چنین جاذبه ی مغناطیس کشیده می‌شود اگرچه در یک دوره ی کوتاه از صورت پاتوق روشنفکران درآمد و دستی بر مردم یافته اما چون نتوانست صورت بومی و محلی به خود بدهد به‌رومی امواج می‌تابخت نه در عمق اجتماع، با این همه چون اصلی داشت و طبقات را می‌شناخت و مطبوعات و تشکیلات وحدت نظری را اشاعه می‌داد. اثری که تنها این حزب در بینش سیاسی مردم گذاشته در تمام دوره ی مشروطه سابقه نداشت و اگرچه قادر به حل هیچ یک از مشکلات مملکت نشده ولی خود طرح کننده ی بسیاری از مشکلات بود.»

اما حزب توده در ماجرای نفت شمال وابستگی خود را به شوروی فاش کرد. در جریان نفت شمال در دولت ساعد، شوروی فشار آورد که حزب توده باید با تمام قدرت سازمانی خود وارد میدان شود و به سود شوروی و علیه کابینه ی ساعد عمل کند. رهبر حزب توده با فشار افرادی مانند کامبخش، اردشیر روستا که بیان کننده ی اراده ی شوروی بودند، تصمیم گرفت نمایش بزرگی را علیه ساعد برپا سازد. دولت نیز تصمیم گرفت از نیروهای نظامی استفاده کند و در صورت لزوم به تیراندازی و کشت و کشتار دست بزند. صفوف نمایش دهندگان توده و شورای متحد در خیابان اسلامبول به سد نظامیان انحرافی ساعد برخورد کرد و در این موقع ظهور کامیون های حامل سربازان شوروی نیز در محل التقاء نیرو، نظر را جلب کرد. این امر انعکاس فوق العاده منفی داشت و جلال آل احمد به عنوان مأمور انتظامات در نمایش شرکت داشت و همراه برخی دیگر از اعضا از صفوف خارج شدند. جلال پس از این و با مشاهده ی قوای بیگانه شوروی، از تظاهرات توده یی به خانه رفت و از شرم گریست.

## ۵- انشعاب جلال آل احمد از حزب توده

حزب توده به دلیل وابستگی به شوروی و اجبار در اطاعت از کاخ کرملمین نتوانست در مقابل این انحراف خط مشی مستقلی را اتخاذ نماید. لذا پس از شکست فرقه، حزب از درون دچار مشکل و انشعاب شد. با آشکار شدن ماهیت وابسته ی حزب توده، تغییرات و دگرگونی‌هایی در این حزب به وجود آمد که از آن جمله انشعاب گروهی از همراهان حزب بود و این انشعاب توسط خلیل ملکی مطرح و عملی گردید.

در خاطرات خلیل ملکی آمده که جلال آل احمد از پیشنهاددهندگان و مبتکران اصلی انشعاب بود. آنها با گرایش استالینی حزب که رابطه ی عقیدتی سیاسی اش با مسکو روز به روز



بیش تر می شد، مخالف بودند. ضد استالین ها اندکی پس از حزب چپا شدند. بنابراین در سال ۱۳۲۶ ه. ش از حزب توده انشعاب کردند و تأسیس حزب سوسیالیست توده‌ی ایران (حزب زحمتکشان) را دارند. جامعه‌ی سوسیالیست‌ها، نهضتی ملی در ایران است و مبتکر این نامگذاری هم جلال آل احمد بود.

حزب زحمتکشان بودجه‌اش توسط سفارت آمریکا پرداخت می شد. این حزب دو بخش داشت: ۱- بخش روشنفکری، شامل خلیل ملکی و جلال آل احمد بود. ۲- بخش چماقداران و چاقوکش ها که وظیفه‌اش خراب کاری و به هم زدن میتینگ‌های حزب توده بود. جلال، در تمام دوران زندگی سیاسی‌اش گذشته از هر ایدئولوژی که به آن می گروید و هر تغییری که در آن می داد، به دو اصل اساسی اعتقاد و پیوند خلل ناپذیر داشت و عشق می ورزید. این دو اصل یکی میهن پرستی و علاقه به ملت ایران و دیگری آزادی بود و دشمنی و مبارزه و پیکار با هرگونه استبداد خودکامگی و ستمگری؛ جلال اگر وارد سیاست شد، اگر به حزب و گروهی پیوسته اگر از حزب و گروهی برید، اگر نشریه‌ی منتشر کرد، اگر قانونی بنیان نهاده اگر پرچمی بلند کرد، حتا اگر نویسندگی را پیش گرفته بیش از هر چیز به خاطر علاقه‌اش به آزادی بود، علاقه و پیوندش به استقلال ایران و دشمنی آشتی ناپذیرش با بیگانه پرستی چنان بود که دست رد بر سینه‌ی آمریکا و انگلیس، شوروی و اسرائیل و همه‌ی بیگانگان زد. در میان انشعاب کنندگان از کسانی که به هدف صحیح رسید، انتشار کتب او مانند *غروب زدگی*، *خسی در میقات*، *در خدمت و خیانت روشنفکران* و *پیوستن او به اندیشه‌ی کلیت اسلام*، دفاع از خون شهیدان ۱۵ خرداد ۴۲، نشان می دهد که راه نجات را یافت و از مارکسیسم برای همیشه گسست. او بعد از ۲۸ مرداد به دنبال کار خودش رفت و از سال ۱۳۳۷ از این‌ها جدا گردید ولی دوستی شان باقی ماند و در سال ۱۳۴۴ در محاکمه‌ی ملی شرکت کرد و از همین زمان راه خودش را از خلیل ملکی جدا کرد.

جلال آل احمد، همه‌ی سرخوردگی های سیاسی را تجربه کرده بود و به گوشه‌ی اوزازان رفت و حرف دلش را بصورت نوشته هایش بر زبان آورد. او حرف هایش را از دهان «آندره ژید»، «آلبر کامو» و «ژان کوکتو» با ترجمه‌ی آثار آنها به زبان آورد. از چشم مأموران شاه پنهان نبود که هر چه نشریات پرزرق و برق وابسته به مؤسسات آن ها بدون خواننده بود ولی داستان های آل احمد، کتب دکتر شریعتی و ... چه گونه در بین مردم و به خصوص جوانان دست به دست می گشت. این افراد نه به دلیل تمایلات مذهبی، بلکه به خاطر دفاع قهرمانان از آرمان های مردم، محبوب و مورد احترام بودند. جلال آل احمد وفاداری تزلزل ناپذیر توده های مردم ایران نسبت به اسلام را حکومت مخفی مذهبی می نامید.

## ۶- نگاهی به اندیشه ها و افکار جلال آل احمد

اینک باید دید که جلال چه گونه بر سر مسائل جهان سوم و ابعاد گوناگون هویت ملی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی ملت ایران انگشت گذاشته است. چه گونه از تنهاماندن نهراسیده و چه گونه متوجه بی ریشگی نسل خودش شده و آنها را به ریشه یابی فرهنگشان

توجه داده است. جلال با طرح نظریه‌ی بازگشت به ریشه، اصل و هویت در واقع به انتقاد از تاریخ می پردازد. او زندگی سه نویسنده‌ی معاصر را که کوشیده بودند زبان ادبی را به فرهنگ مردمی نزدیک سازند با دقت مورد موشکافی قرار داده است. زنده یاد محمدعلی جمالزاده، داستان نویسی که کشورش را در اوان جوانی برای اقامت در خارج ترک کرده بود، علی اکبر دهخدا، روزنامه نگار و طنزنویس، شاعر و دانشمندی که زندگی اش را وقف تلوین لغت نامه کرده است و در زمان دکتر مصدق با فروتنی به عالم سیاست بازگشته بود و محمدتقی بهار (ملک الشعرا، بهار) شاعر خراسانی که در زمان رضاشاه به اصفهان تبعید شده بود، ولی تا جایی پیش رفت که قصیده‌ی بی در مدح شرکت نفت به مناسبت قرارداد جدیدی سرود که به وسیله‌ی حکومت رضاشاه امضا شده بود.

به گفته‌ی آل احمد در برابر این گریزها علماء، در برابر سیاست‌هایی که از آغاز انقلاب مشروطه به منظور وابسته ساختن ایران به غرب اجرا می شد، خودشان را با مقاومت منفی خادمین واقعی ملت نشان داده اند. «هدف آل احمد اعاده‌ی حیثیت از اسلام به عنوان عنصر اصلی ترکیب کننده هویت ایرانی مدرن بود که پس از آن روشنفکران جوانان اسلام گرا از نظریه وی مبنی بر این که از گزینش میان غرب و کمونیسم اهتر از کنند الهام گرفتند.»

آل احمد تا هنگام مرگ از اسلام در برابر غرب گزایی رژیم شاه دفاع نمود اگر چه بازگشت او به اسلام بیش تر از آن که جنبه‌ی مذهبی داشته باشد جنبه‌ی سیاسی داشت؛ او ریشه‌های فرهنگ و پیوند مردم ایران را در اسلام یافته بود.

عقبه‌ی جلال آل احمد در مورد تشیع هم انتقادی و هم مثبت بود. تشیعی که توسط صفویه تحمل شد روحیه‌ی استقلال و عدم وابستگی علماء را تخریب می نمود.

جلال محبوبیت امام دوازدهم را به این خاطر می دانست که او در جهانی که پر از بی عدالتی های غیرقابل حل است امید و پناهگاه مؤمنین می باشد. اسلام که توسط اختلاف های ناشی از شیعه گری و گروه های متصوفه و حرکت های بابی - بهائی تضعیف شده در مقابل امپریالیسم ضربه پذیر گردیده است. ایرانیان در مقابل تصویری که از پیشرفت ارائه می شود، سر تسلیم فرود آورده و به ساز غرب می رقصند.

آل احمد به چهره های غرب گرای قرن سیزده ایران، نظیر میرزا آقاخان کرمانی، ملکم خان و طالبزاده حمله نموده و از شیخ فضل الله نوری به خاطر دفاع او از تمامیت و استقلال ایران در مقابل غرب دفاع می کرد. این به آن معنا نیست که آل احمد گذشته گرا بود، کوشش او در جهت تثبیت هویت ایرانی - شیعی بوده است. آن چه که او در آن زمان از اسلام توقع داشت، این بود که سیاست را به منزلتی که شایسته آن بود، برسانند. علماء باید از بحث و استدلال پایان ناپذیر خود روی مسایل جزوی فرعی و خارجی دست برداشته و بیش تر به مشکلات اصلی بپردازند، در این صورت است که اسلام می تواند بار دیگر نقش یک ناچی را بازی کند.

امام خمینی (ره) الگوی او در این زمینه به شمار می رفت، به خصوص بعد از حمله به مدرسه‌ی فیضیه از طرف شاه. امام خمینی

(ره) در مورد او می گویند:

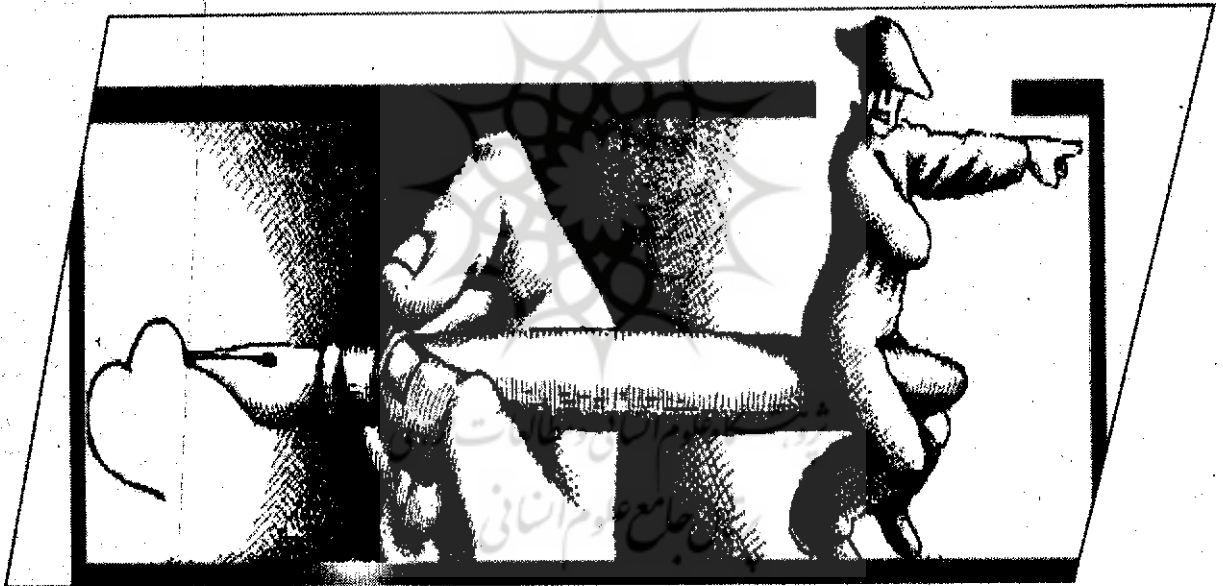
«آقای جلال آل احمد را جز یک ربع ساعت بیش تر ندیدم. در اوایل نهضت یک روز دیدم که آقای در اتاق نشسته اند و کتاب ایشان **غرب زدگی** در جلوی من بود. ایشان به من گفتند چه طوری این چرت و پرت ها پیش شما آمده است. یک هم چو تعبیر و فهمیدم که ایشان هستند.»

## ۷- فعالیت های ادبی جلال آل احمد

آل احمد در تمامی آثارش چشم به جامعه اطرافش داشته است و جهان واقعی معاصر را که شخصاً تجربه کرده، می شناخت و آن را پایه و شالوده ی نوشته های خود اعم از داستانی و غیرداستانی قرار داده بود. از او آثار متعددی هم چون **غرب زدگی**، در خدمت و خیانت روشنفکران، خسی در میقات، نون والقلم، سه تار، زن زیادی، مدیر مدرسه نفرین زمین و... بر جای مانده است. او در آثارش مانند زندگی اش بدعت در علوم دین نکرده است او خودش را فقیه یا اسلام شناس ندانست و نه در تفسیر وارد شد و نه مسایل دینی را تحلیل کرد

آل احمد شرح می دهد که فکر غرب زدگی را از تعالیم احمد فردید آموخته است. فردید که در ۱۲۹۱ هـ ش در حوالی یزد به دنیا آمد، قبل از آن که با فلسفه ی مدرن آشنا شود، در حوزه ی علمیه به تحصیل معارف اسلامی سنتی پرداخته بود. پس از جنگ جهانی دوم به فرانسه رفت و در جریان های طرفداران آگزیستانسیالیست غوطه ور شد. او علاقه ی چندانی به نوشتن نداشت و با دروس خود در دانشگاه و محافل خصوصی به روی بسیاری از روشنفکران تأثیر گذاشت.

جلال، بدبختی های اجتماعی را نقاشی کرده و در شرح احساسات و افکار درونی به مقام استادی رسیده بود. در جایی از **غرب زدگی** می نویسد: «آدم غرب زده هر هری مذهب است به هیچ چیز اعتقاد ندارد اما به همه چیز هم بی اعتقاد نیست. یک آدم التقاطی و نان به نرخ روز خور است خودش باشد و خرش از پل بگذرد و دیگر بود و نبود پل هیچ است نه ایمان و نه مسلکی به خدا یا به بشریت نه در بند تحول اجتماع و نه در بند مذهب و لامذهبی هرهری ست. گاهی به مسجد می رود اما همه جا تماشاچی ست و... آدم غرب زده قرتی ست با سر و پزش خیلی ور می رود چون تأمین ندارد، تقیه می کند.»



و نه در مباحثی که صلاحیتش را داشته وارد می شد، لیکن به عنوان واقعیت فرهنگی، با مسایل مبتلا به جامعه برخورد کرد و احساسات پاک ناس را برانگیخت. خسی در میقات او یادآور سفرنامه ی ناصر خسرو است با همان طراوت کهن و خلوص و هوشیاری؛ او در این کتاب گاه اسیر هیجانات می شود، گریه اش می گیرد، بغض در گلویش می شکند و در میان آن هم زائر شوریده حال و در آن دریای خروشان انسان ها خود را بی پناه، تنها و خسته تر از همیشه احساس می کند. آل احمد عقایدش را در دو کتاب که رژیم شاهنشاهی آنها را ممنوع الچاپ کرده بود ولی مخفیانه منتشر می شد، تشریح کرد: ۱- **غرب زدگی**، ۲- در خدمت و خیانت روشنفکران.

غرب زدگی جزوه ی تندى علیه این مرض وحشتناک اجتماعی که ایرانیان را از هویت خویش بیگانه نموده و مستحور غرب می نماید.

در آثار جلال، بلادیدگان و درماندگان سخت مورد حمایت او هستند، صمیمانه دوستشان دارد و با آنان همدردی می کند. چهره ی اجتماعی که در آن زندگی می کند به خوبی بیان می دارد، در داستان هایش خرافات سخت مورد انتقاد او قرار می گیرند. انقلابی که جلال برپا می کند بعضاً به خاطر لحن اغراق آمیز او بوده است. به نظر پژوهش گران غربی، آل احمد بیش تر از هر نویسنده و هنرمند ایرانی دیگر نابسامانی های جامعه ی ایران را حس کرده بود و در نوشته هایش خبری از فرارسیدن طوفان می داد و این قدرت پیشگویی اوست که جدا از هرگونه ملاحظات ادبی، آل احمد را از نویسندگان همتراز خود برای محققان غربی مشخص و ممتاز ساخته است.

منابع و مراجع مورد استناد به ترتیب شماره در متن در دفتر مجله موجود است. ■